

فصل و وصل از منظر علم معانی و دستور زبان

فارسی

(۲۸-۷ مجله علوم ادبی)

دکتر عباسعلی وفايي^۱

سمیه آقابابایی^۲

چکیده

علم معانی، یکی از شاخه‌های سه‌گانه علوم بلاغی به شمار می‌رود که از دیرباز، سخن گفتن بر مقتضای حال و مقام مخاطب و گوینده، موضوع اصلی این علم بوده است. بحث از معنا، علم معانی را در پیوند با علوم دیگر چون معنا شناسی، قرار می‌دهد، اما آنچه عامل تمایز این دو علم می‌شود، بحث از معنای ثانویه جملات بر اساس مقتضای حال است. اگرچه محور اصلی علم معانی بر این قید استوار است، در کتب معانی سنتی، به مباحثی برمی‌خوریم که نه تنها ارتباطی با معنای ثانویه کلام ندارند، بلکه کاملاً در حوزه معنا شناسی و دستور زبان قرار می‌گیرند. یکی از مباحثی که علمای بلاغی آن را جزء مهم‌ترین بحث معانی به شمار آورده‌اند، بحث فصل و وصل است. ما در این مقاله، برآنیم تا این بحث را از دیدگاه معانی ثانویه در علم معانی و دستور زبان بررسی کنیم. در این میان، در ارتباط با این موضوع، به نظریه «متنیت و انسجام» توجه کنیم. یافته‌های پژوهش، بیان‌گر آن است که بحث فصل و وصل، بالذات مختص دستور زبان است که در دستور زبان از آن با عنوان پیوند و وابستگی (لفظی و معنوی) به تفصیل نام برده‌اند. در واقع ذکر این بحث در علم معانی که به جنبه لفظی و معنای زبانی کلام ناظر است، معانی ثانویه ندارد. به عبارت دیگر، جابه‌جایی این دو پیوند عامل ایجاد اغراض و یا معانی ثانویه نمی‌شود.

واژگان کلیدی:

علم معانی، دستور زبان فارسی، فصل و وصل، پیوند لفظی و معنوی، متنیت و انسجام.

۱ a_a_vafaie@yahoo.com

۱ استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی

agababaisomaye@yahoo.com

۲ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه

در علم معانی، از چگونگی بیان مفاهیم و اغراض جملات در موقعیت‌های مختلف کلامی سخنی می‌گوییم. در کتب معانی سنتی، بسیاری از مباحث زبانی و بلاغی را به یک‌دیگر در آمیخته‌اند؛ به گونه‌ای که برخی از معانی اولیه و زبانی را به جای معانی ضمنی و ثانویه پذیرفته‌اند و یا حتی در کنار اغراض و دلایل معنایی، به اصول و قواعد دستور زبان نیز اشاره کرده‌اند. دستور زبان، در پیوندی ناگسستنی با معانی قرار گرفته که بسیاری از ترفندهای سخن‌وری در این دو، علم مشترک است. اما خط تمایز بین آن‌ها تفاوت در کاربرد معنا است که در دستور زبان، از معنا و کاربردهای اولیه و زبانی سازه‌های دستوری مخصوصاً، «جمله» سخن به میان می‌آید اما در معانی سخن از معانی و کنش‌های ثانویه آنها.

از آنجایی که این دو علم در زبان فارسی، تا حد زیادی به تأثیر از زبان و اصول و قواعد و بلاغت زبان عربی نوشته شده‌اند، بسیاری از مباحث موجود در آن با کارکرد اصول و قواعد زبان فارسی مطابقت نمی‌کند. بنابراین، تدوین دستور و هم‌چنین کتب معانی‌ای که با ظرافت‌های زبان فارسی منطبق باشد، ضروری است. فصل و وصل، یکی از

این مباحث دستوری است که بدون کاربرد بلاغی (معانی ثانویه) در کتب سنتی معانی با تأکید بر اهمیت آن ذکر شده است. در این پژوهش، فصل و وصل را در ارتباط با پیوند دستور زبان بررسی می‌کنیم تا نقطه اشتراک و تمایز این دو را دریابیم. منبع شاخص این تحقیق، کتاب معانی دکتر شمیسا و دستور زبان فارسی خانلری است که در عین حال به دیگر کتب دستوری و معانی نیز نظر داشته‌ایم. درباره پیشینه این تحقیق تاکنون مطلبی مجزا نوشته نشده است. تنها شمیسا در مقدمه این بحث در کتاب معانی خود، به اختصار به تعریف فصل و وصل با عنوان پیوندها (لفظی و معنوی) پرداخته که در این جا به تفصیل، به مقایسه و تحلیل آن خواهیم پرداخت.

تعریف علم معانی

علم معانی به عنوان یکی از شاخه‌های علوم بلاغی، شامل مباحثی بسیار دقیق و باریک‌زبانی و ادبی است که شناخت و کاربرد درست آن، به برخورداری از آگاهی و ذوق خاصی نیاز دارد. در کتب سنتی علم معانی، تعریف آن را چنین آورده‌اند: «هُوَ عِلْمٌ يُعْرَفُ بِهِ أَحْوَالُ اللَّفْظِ الْعَرَبِيِّ الَّتِي يُطَابِقُ مُقْتَضَى الْحَالِ»^۱ (تفتازانی، ۱۳۷۲: ۱۷۷) که به صورت‌های گوناگونی ترجمه شده است. این تعریف در فارسی نیز پذیرفته شده و تعاریفی که در دیگر کتب معانی فارسی آمده، در واقع ترجمه‌ای از تعریف مذکور است. رجایی در معالم‌البلاغه، علم معانی را «علم به اصول و قواعدی می‌داند که بدان‌ها کیفیت مطابقت کلام عربی و فارسی با مقتضای حال شناخته می‌شود». (۱۳۶۰: ۲۱).

در معانی و بیان تجلیل آمده:

علم معانی دانشی است که به یاری آن، حالات گونه، گون سخن به منظور

هماهنگی با اقتضای حال شنونده و خواننده شناخته می‌شود. (۱۳۶۹: ۱)

علم معانی به همراه دو علم دیگر، بیان و بدیع، علم بلاغت را شکل می‌دهد. مباحث دو شاخه بیان و بدیع بیش‌تر مسائل بیرونی و ظاهری است. اما مباحث علم معانی، بیشتر مسائل معنایی و درون‌زبانی است. موضوع علم معانی عمدتاً بررسی جملات از حیث معانی

ثانویه و کاربردهای ثانویه است که متکلم به مقتضای حال مخاطب ایراد می‌کند.
(شمیسا، ۱۳۸۶: ۳۴)

بنابراین علم معانی، معنای ثانویه جملات^۲ را بررسی می‌کند نه معانی اولیه و گزاره‌ای آن‌ها را و این مقتضای حال و مقتضای ظاهرند که در علم معانی نقش محوری دارند.

تعاریف موجود از علم معانی، اگرچه مختلف به نظر می‌رسد، تا حدودی در اصل شبیه یکدیگرند و این اصل و اشتراک، همان معانی و کنش‌های ثانوی جملات است.

تعریف دستور زبان

دستور زبان، بخشی از قواعد زبان است که درباره‌ی ساختمان آوایی و صرفی و نحوی زبان بحث می‌کند و در فراگیری زبان می‌تواند مفید واقع شود. بر این اساس، دستور زبان سه بخش را در برمی‌گیرد:

۱. واج‌شناسی^۳ یا علم اصوات ممیز زبان؛

۲. سازه‌شناسی^۴ یا علم ساختمان کلمات؛

۳. نحو^۵ یا قوانین ساختمان جمله و گروه و روابط کلمات با هم. (مهیار، ۱۳۷۶: ۱۱۵)

با توجه به کتب دستوری، می‌توان دریافت که برخی از دستور زبان‌ها تحت تأثیر صرف و نحو عربی قرار گرفته‌اند و برخی دیگر از قوانین و از دانش زبان‌شناسی و مکاتب آن بهره‌مند بوده‌اند.

دستور زبان، فرضیه‌ای است صریح و صوری درباره مجموعه‌ای از قواعد سازنده که سخن‌گویان به طور ناخودآگاه از آن اطلاع دارند (مدرسی، ۱۳۸۶: ۱۵۷). اکثر دستورنویسان ما، دستور را به تقلید از پیشینیان «هنر درست گفتن و درست نوشتن» یا چیزی معادل آن تعریف کرده‌اند چند نمونه از تعاریف سنتی از دستور تجویزی را بیان می‌کنیم: در دستور پنج استاد آمده:

دستور زبان مجموعه قواعدی است که بدان درست گفتن و درست نوشتن

را بیاموزند. (۱۳۸۹: ۱۳)

خیام‌پور می‌آورد:

دستور زبان مجموعه قواعدی است که بدان درست گفتن و درست نوشتن را می‌آموزند که شامل سه بخش صوت، صرف و نحو می‌باشد. (۱۳۴۷: ۱۱)

همایون فرخ نیز می‌گوید:

دستور زبان یعنی علم به قوانینی که مطابق آن‌ها شخص می‌تواند در زبانی درست و بی‌غلط سخن بگوید و بنویسد. (۱۳۶۴: ۳۳)

بر اساس تعاریف بالا درمی‌یابیم که، دستور زبان فارسی به صورت تجویزی تعریف شده است که آن را از عوامل آموزش زبان می‌دانسته‌اند.

دستور زبان بر خلاف تعاریف سنتی آن هیچ‌گاه عامل اساسی آموزش زبان؛ یعنی شیوه درست گفتن و درست نوشتن نبوده است؛ بلکه مهم‌ترین عامل این کار ممارست و عادت است؛ زیرا زبان را کسی درست می‌آموزد که به آن بسیار گوید و بنویسد. بدین ترتیب در آموزش هر زبان، اصل تمرین است نه دانستن قواعد آن (فرشیدورد، بی‌تا: ۲۹). بنابراین، دستور در معنای «درست گفتن و درست نوشتن»، به مجموعه قواعدی اطلاق می‌شود که از آثار و بزرگان ادب و سخن‌وران استخراج می‌شود و باید به همه مردم تحمیل گردد (همان، ۱۶).

نظریه متنیت

بحث متن و متنیت، یکی از مباحثی است که مربوط به زبان‌شناسی می‌شود و مباحث آن را با مباحث علم معانی و دستور زبان می‌توان تطبیق داد.

منظور از متنیت، متن بودن یک متن است. در این جا مهم است دریابیم که چه چیزی سبب می‌شود تا زنجیره‌ای از نشانه‌ها در ترکیب با یکدیگر متن را شکل دهند. هر گاه مجموعه‌ای از جمله‌ها در کنار هم قرار بگیرند، آن‌چه از این هم‌نشینی حاصل می‌گردد، «متن» نامیده می‌شود. پس متنیت یک متن، به ملاک‌هایی وابسته است. ملاک‌های متنیت عبارتند از: انسجام^۷، پیوستگی، مفهوم‌داری یا هدف‌مندی و پیام‌داری. (صفوی، ۱۳۹۱: ۳۰۸-۳۱۲)

الف) انسجام

انسجام ملاکی است که سبب می‌شود تا بتوانیم با آن رابطه میان واحدهای واژگانی درون‌متنی هر متن را دریابیم. پس اگر ارتباط بین واحدهای واژگانی درون‌متنی یک متن از طریق یکدیگر دریافت شود، آن متن انسجام دارد (همان، ۳۰۹). در واقع انسجام، روابط معنایی است که میان عناصر و سازه‌های متن وجود دارد و این عوامل، با عواملی که سبب ساخت جمله می‌شوند، متفاوت است. این عوامل، باعث می‌شوند که جملات متن به گونه‌ای با هم ارتباط داشته باشند که با جملات دیگری که به طور تصادفی کنار هم می‌آیند متفاوت باشند. عوامل مختلفی وجود دارد که سبب انسجام متن می‌شود؛ یعنی جملات و واژه‌های موجود در متن را به یکدیگر مربوط می‌سازد. عواملی که سبب انسجام متن می‌شود، عبارتند از: ارجاع^۸، حذف^۹ و جانشینی^{۱۰}، ادات ربط^{۱۱} و انسجام واژگانی^{۱۲} (سهراب، ۱۳۸۳: ۸۷-۸۸)

۱. ارجاع

در معناشناسی کاربردی، به فرآیند تعبیر مفهوم یک واحد زبان بر حسب واحد دیگری گفته می‌شود که در بافت درون‌زبانی حضور دارد. در جمله «مادر مریم وارد اتاق پذیرایی شد، همان جا نشست و صبحانه‌اش را خورد»، تعبیر مفهوم «همان‌جا» و «-ش» در «صبحانه‌اش» به «مادر مریم» بازمی‌گردد. نباید فراموش کرد که عدم تشخیص ارجاع، به ابهام در جمله منجر می‌شود. (صفوی، ۱۳۸۴: ۶) ارجاع ممکن است مرجع درون متن و یا در بیرون از متن باشد. در بیرون از متن باید به موقعیت خارج از متن توجه کرد و آن را دریافت.

۲. حذف و جانشینی

آن است که گاهی یک عبارت یا یک اصطلاح و یا حتی یک کلمه، جانشین یک جمله می‌شود و این سبب ایجاد پیوستگی در متن می‌گردد. (سهراب، ۱۳۸۳: ۸۷)؛ مانند «مریم شنا را دوست دارد، علی هم همین‌طور». همین‌طور جایگزین شنا را دوست دارد شده است.

۳. ادات ربط

از جمله عوامل مؤثری هستند که سبب ایجاد ارتباط و پیوستگی میان اجزاء جملات می‌شوند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۹۸). در واقع ایجاد توضیح، شرط و شرح و بسط و آوردن دلیل و... در جمله و ارتباط آن با جملات دیگر، از جمله وظایف ادات ربط است که مخاطب را در درک جملات یاری می‌کند. بخش اعظم انسجام هر متنی، در گرو ادات ربط آن جمله است و متن بدون این عوامل انسجام قابل درک نخواهد بود.

۴. انسجام واژگانی

در این نوع از انسجام، واحدهای واژگانی زبان به لحاظ معنایی و محتوایی با یکدیگر در ارتباطند. این نوع از انسجام، انواع گوناگونی دارد و به نوعی همان روابط مفهومی میان واژگان کلام است. در واقع یکی از این روابط مفهومی، هم‌معنایی^{۱۳} است که این هم‌معنایی خود انواعی چون: هم‌معنایی ضمنی^{۱۴}، واژگانی^{۱۵}، بافتی^{۱۶} و تحلیلی^{۱۷} دارد. روی هم رفته انواع رابطه میان واژه‌ها را به دو نوع می‌توان تقسیم کرد:

۱-۴- هم‌معنایی یا شباهت معنایی؛

۲-۴- تضاد معنایی که بحث‌هایی چون مراعات‌النظیر و تضاد را دربرمی‌گیرد.

(صفوی، ۱۳۹۱: ۲۶۹-۲۷۰)

ب) پیوستگی:^{۱۸}

ملاکی است که ارتباط میان اجزای سازنده متن را بر حسب اطلاعات گیرنده متن معلوم می‌کند. در واقع متن، زمانی پیوستگی دارد که مخاطب یا گیرنده، با خواندن یا شنیدن آن، تمام اجزا و پیام و منظور متن را درک کند، اما اگر درنیابد که متن در چه مورد و موضوعی است، باید گفت که متن پیوستگی ندارد. (صفوی، ۱۳۹۱: ۳۱۰).

ج) مفهوم‌داری یا هدف‌مندی:^{۱۹} معنا شناسی منطقی، به حوزه‌ای گفته

می‌شود که در آن علاوه بر صدق و کذب یک جمله، به رفتار تعبیری یا شناختی آن جمله نیز پرداخته شود (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۱۰). بر اساس این ملاک، درمی‌یابیم که فرستنده پیام، هدف و مفهوم خاصی را برای انتقال منظور خود در نظر دارد. اگر این مفهوم خاص توسط

مخاطب درک شود، آن متن هدفمند است و در واقع یک متن به حساب می‌آید. اما اگر آن هدف خاص درک نشود، متن به حساب نمی‌آید. (همان، ۳۱۰-۳۱۱)

(د) پیام‌داری

ملاک آخر متنیت، پیام‌داری است که بر اساس آن هر متن باید پیامی داشته باشد که اطلاعات تازه‌ای را در اختیار مخاطب خود قرار دهد و یا اطلاعات از پیش دانسته را طوری بیان کند که مخاطب از دریافت آن احساس رضایت نماید.

برخی از این عوامل یاد شده، به علم معانی و برخی به حوزه دستور زبان مربوط می‌شود. بحث انسجام، ارجاع و ادات ربط، به ساختار زبان مربوط می‌گردند که در دستور زبان قابل بررسی‌اند. ادات ربط را با بحث فصل و وصل علم معانی نیز می‌توان تطبیق داد. بحث انسجام، بحثی معناشناسانه است که در حوزه علم بدیع و بیان و زبان قرار می‌گیرد. در این بخش، به ارتباط انسجام و فصل و وصل خواهیم پرداخت. طرح این موضوع، دستوری بودن مبحث فصل و وصل را آشکارتر می‌سازد.

فصل و وصل و پیوند

بحث فصل و وصل یکی از مباحثی است که در علم معانی مطرح می‌گردد. دانشمندان علم بلاغت از دیرباز به فصل و وصل توجه داشته و آن را در کتب خود آورده‌اند. این بحث از جمله مباحث مشترک دیگری است که در بین کتب معانی سنتی و دستور زبان فارسی به چشم می‌خورد. وجود این بحث، در علم معانی جدید جایگاهی ندارد اما علمای بلاغی قدیم آن را یکی از برجسته‌ترین مباحث بلاغت به شمار آورده‌اند و بخش مهمی از کتاب‌های خود را بدان اختصاص داده‌اند.

دیدگاه علمای بلاغی

جالب توجه است که این بحث یکی از مهم‌ترین مباحثی به شمار می‌آید که علمای معانی در کتب سنتی خود بدان پرداخته و آن را یکی از بزرگ‌ترین ابواب علم بلاغت به شمار آورده‌اند. این توجه تا بدان جاست که بسیاری از این علما، شناخت علم معانی و

بلاغت را به شناسایی فصل و وصل منحصر دانسته‌اند. از جمله آنان خفاجی نویسنده کتاب سرفصاحه است. ابوهلال عسکری می‌نویسد: «به ابوعلی فارسی گفته شد: "بلاغت چیست؟" جواب داد: "شناختن فصل کلام از وصل آن"». عسکری در کتاب خود الصناعتین آورده:

شاعر و سخن‌پردازی که به اهمیت فصل از وصل توجه ندارند و به موارد و مواقع آن التفات نمی‌کند، هرگز توفیق جاودانگی در آثار و اشعارش فراهم نمی‌رسد و نیز آنان که به مواضع وصل و عطف کلام به امعان نمی‌نگرند، به آوردن سخنانی سست و مسخره‌آمیز مبادرت می‌کنند به طوری که طبع و ذوق سلیم اگر در مقام تلقی آن به ریشخند نگراید، هرگز طرفی از معنا و مفهوم مراد نیز برنخواهد بست. (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۴۳۱-۴۳۲)

یغمای جندقی نیز از پند و اندرز به نویسندگان در این باب می‌گوید:
آنجا که پیوسته سزاست، گسسته نیفتد و جایی که گسسته روا، پیوسته نگردد.

استاد فروزانفر نیز می‌گوید:

این باب مهم‌ترین قسمت بلاغت و دانستن آن بس دشوار است و برخی ادبا بلاغت را معرفت فصل و وصل تعریف می‌کند و فردی را در این فن دستی غریب است. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۹۵)

از مجموع این گفتار می‌توان دریافت که درک مواقع فصل و وصل تا چه اندازه مهم شمرده می‌شده است و نه تنها هنرمندی و توانایی شاعر یا نویسنده را موصوف به درک آن می‌دانستند، بلکه علم بلاغت را در دانستن این باب خلاصه کرده‌اند. شمیسا دلیل اهمیت این بحث را نزد قداما عدم رواج فن نقطه‌گذاری می‌داند (همان، ۱۹۶). در کتب و نوشته‌های کهن فارسی، جملات را با حروف عطف پشت سر هم می‌آوردند و در پایان و آغاز هر یک به فصل و وصل آن توجه می‌کردند تا کلام و مقصود نارسا نشود. نکته دیگر آن که تأثیر علم معانی از باب فصل و وصل عربی، باعث شده که بحث تعدد و تفاوت حروف عطف در زبان عربی نسبت به زبان فارسی را نادیده بگیرند. همین موارد سبب، گشته که

تنها به ذکر مباحث زبان عربی در علم معانی و بلاغت پردازند بدون آن که ظرافت‌های معانی فارسی را در نظر بگیرند. اما امروزه فصل و وصل در علم معانی، نه تنها از جایگاه گذشته برخوردار نیست، بلکه اهمیت خود را در مباحث بلاغی و معانی به طور کل از دست داده. و در حوزه دستور زبان و آیین نگارش و ویرایش مطرح می‌شود که به مباحث روساختی نظر دارند. در بررسی‌هایی که انجام می‌دهیم، درخواست می‌یافت که مباحث موجود کاملاً قابل تطبیق با مبحث پیوند دستور زبان فارسی است نه علم معانی؛ زیرا امروزه به دلیل وجود علایم نگارشی و هم‌چنین قواعد دستوری، اهمیت این بحث رنگ باخته است.

از آنجایی که علم معانی، امروزه راه جدید و علمی‌تری را از معانی سنتی در پیش گرفته، طرح این مسائل زبانی و دستوری به تنهایی راه‌گشا نخواهد بود؛ زیرا «فصل و وصل در زبان فارسی قوانین بلاغی مهم و ثابتی ندارد» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۰۱). چنان که گفتیم، هر یک را به جای دیگری می‌توان به کار برد بدون این که دلیلی بلاغی داشته باشد. «نشانه‌گذاری» در آیین نگارش و ویرایش، وظیفه فصل و وصل را بر عهده دارد که بهتر خواندن و درست فهمیدن مطلب و القای صریح آن و فصیح بودن متن است. این نشانه‌ها با خواننده سخن گفته، بخشی از ذهنیت نویسنده را به خواننده انتقال می‌دهد. (انوری و پشت‌دار، ۱۳۸۳: ۳۵)

تاریخچه فصل و وصل به کتاب رتوریک ارسطو می‌رسد. اما طرح این مبحث در آنجا تفاوت عمده‌ای با مبحث فصل وصل در معانی سنتی دارد. آنچه ارسطو تحت عنوان زبان نثر متصل مطرح کرده، کاملاً به معنا و بافت کلام مخاطب مربوط است. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۹۶).

سبک متصل، از دید ارسطو آن است که: «به طور طبیعی دارای نقطه پایانی نیست و فقط هنگامی متوقف می‌گردد که دیگر چیزی برای گفتن درباره موضوع باقی نمانده باشد که این سبک اقناع‌کننده نیست، به سبب آن که می‌تواند به صورت نامحدود ادامه یابد. در صورتی که انسان دوست دارد یک نقطه توقف در مقابل خود ببیند: مردان فقط هنگامی که در مسابقه به هدف رسیدند، ضعف کرده از پای درمی‌آیند و تازمانی که انتهای صید را

می‌بینند، می‌توانند به پیشروی ادامه دهند. چنین است سبک متصل». و سبک منقطع آن است که «بخش‌هایی داشته باشد و در عین حال چندان طولانی نباشد که نتوان آن را در یک نظر ملاحظه کرد، چنین زبانی اقناع‌کننده بوده و به آسانی قابل درک است. اقناع‌کننده است به جهت آن که درست معکوس نامحدود است به‌علاوه شنونده همیشه احساس می‌کند که چیزی اخذ کرده و به یک نتیجه قطعی رسیده است در صورتی که چیزی را در مقابل خود ندیدن و به جایی نرسیدن اقناع‌کننده نیست». (ارسطو، ۱۳۷۱: ۲۱۷-۲۱۸) اما علمای بلاغی تنها مباحث لفظی و زبانی پیوستگی و عدم پیوستگی را به تقلید از زبان عربی وارد کتب معانی کرده‌اند بدون آن که وارد بحث معنایی کلام شوند که این امروزه در حوزه‌ی دستور زبان قرار می‌گیرد (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۹۶). ارسطو این مباحث را در رابطه با آیین خطابه و سخن‌رانی مطرح کرده است که با توضیح آن سعی در اقناع شنونده دارد. در ادامه، ابتدا به تعریف فصل و وصل پرداخته، سپس صحت و سقم ماهیت بلاغی آن را بررسی خواهیم کرد.

تعریف فصل و وصل

وصل در لغت «به معنای پیوستن چیزی به چیز دیگر یا پیوند دو چیز آمده است و نیز در معنای رسیدن و منتهی شدن به جا یا چیزی هم به کار رفته است که در کنار این معانی، معناهای مجازی دیگری نیز برای آن ضبط شده است. اما فصل، در لغت به معنای بازدارنده میان دو چیز است از رسیدن به یکدیگر و درست ضد معنای وصل است». (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۸۶)

اما آنچه در علم معانی از آن به عنوان فصل و وصل یاد کرده‌اند آن است که وصل، یعنی ربط و پیوند یک یا چند جمله به یک یا چند جمله دیگر، به وسیله یکی از حروف عطف است یعنی جمله‌ای به جمله دیگر و یا عبارت و کلمه‌ای به عبارت و کلمه دیگر؛ و فصل، ترک عطف و ربط میان دو کلمه یا دو جمله و بیش‌تر از آن است (رجایی، ۱۳۶۰: ۱۶۵). با دقت در تعاریف بالا، درمی‌یابیم که در این تعاریف هیچ اشاره‌ای

به بلاغت و کاربرد بلاغی ربط و عدم ربط نشده و این همان تعریف دستوری و زبانی است که دستورنویسان از مبحث مستقلی به نام «پیوند» ارائه داده‌اند.

پیوند و وابستگی

خانلری (۱۳۵۱: ۲۴۶) درباره پیوستگی جملات می‌گوید که جمله‌های مستقل در یک گفتار یا در یک متن غالباً با هم پیوستگی دارند که این پیوند یا معنوی است یا لفظی. جمله مستقل، جمله ساده‌ای است که دارای معنای تمام و کامل است. یک گفتار، کم‌تر ممکن است که با یک جمله مستقل به پایان برسد؛ یعنی بیان مقصود و منظور گوینده در بیشتر موارد نیازمند چندین جمله است که در پی یکدیگر می‌آیند و بدین ترتیب برای بیان منظور واحدی با هم پیوند می‌گیرند.

گاهی پیوستن جملات به یکدیگر نیازمند کلمه خاصی است که این کلمه «حرف ربط» نامیده می‌شود. پیوستن جملات توسط حرف ربط را «پیوند لفظی» می‌گویند. اما برعکس آن در «پیوند معنوی»، پیوستگی با کلمه‌ی خاصی ایجاد نشده است بلکه معنای جملات آن‌ها را به هم می‌پیوندد (خانلری، ۱۳۵۱: ۱۳۵). هر یک از این پیوندها خود به انواعی تقسیم می‌شوند:

۱. پیوند لفظی: «کتاب داستان را برداشتم و شروع به خواندن آن کردم».
۲. پیوند معنوی: «کلید اتاقم گم شده بود. همه جا را گشتم. زیر میز و بالای قفسه را دیدم. فرش را برگرداندم. زیر آن را نگاه کردم. هیچ نشانی از کلید نیافتم. نومید شده بودم...».

این جملات، اگرچه هر یک ساده و مستقلند، همگی از موضوع واحدی سخن می‌گویند که این سبب گشته از لحاظ معنا به یکدیگر پیوندند. آنچه در کتب معانی از آن به عنوان فصل یاد کرده‌اند، همان «پیوند معنوی» در دستور زبان است و آنچه وصل نامیده می‌شود نیز «پیوند لفظی» است.

وصل و پیوند لفظی و انواع آن

پیوند لفظی یا وصل، دو عنوان صوری مترادفی هستند که علمای بلاغت و دستور زبان، به یک مبحث پیوستگی با حرف عطف اختصاص داده‌اند که کلمات، در هر دو از طریق حروف ربط به یکدیگر پیوند می‌یابند.

در پیوند لفظی و وصل، گاهی دو یا چند جمله مستقل که فعل آنها در شخص و زمان مشترک است، با واسطه کلمه‌ای به هم می‌پیوندند (همان، ۲۴۷). از این کلمه واسطه با نام‌های مختلفی یاد شده است چون: حرف پیوند، حرف ربط، پیوند^{۲۰}، حرف عطف، حروف وصل، بند و بست و واژه بست.

حرف پیوند، کلمه یا گروه کلمات نامستقلی است که دو جمله یا دو کلمه را به هم پیوند می‌دهد و هم پایه می‌سازد و یا جمله پیرو را وابسته جمله پایه می‌کند. حرف پیوند یا ربط از نظر ساختمان به دو دسته ساده و مرکب و از نظر عملکرد به سه دسته هم پایگی، وابستگی و عطف تقسیم می‌شود. (مهیار، ۱۳۷۶: ۱۰۳)

در دستور پنج استاد (۱۳۷۱: ۲۵۱)، دو اصطلاح «پیوند و حرف ربط» برگزیده شده و اصطلاح «بند و بست و حرف وصل» را همایون فرخ (۱۳۶۴: ۷۵۲) به کار برده است. فرشیدورد (بی تا: ۱۷۹) نیز اصطلاح «پیوند» را با دلایلی چون فارسی بودن آن، واحد بودن کلمه، خوش آهنگی، منطبق بودن با معنای اصلی کلمه و این که حرف ربط مقتبس از دستورهای عربی با معنای خاص آن است، بر حرف ربط ترجیح می‌دهد. صفوی از عنوان «واژه بست» به جای حرف عطف استفاده می‌کند. (۱۳۹۰، ج ۱/ ۲۵۷)

اصطلاح واژه بست^{۲۱}، هم در کنار حرف عطف و هم جدای از معنای حرف ربط به کار رفته است. هر گاه حرف ربط هم پایگی بین چند اسم یا گروه اسمی قرار گیرد و آنها را در یک جمله هم پایه هم قرار دهد به گونه‌ای که هر چند اسم یا گروه اسمی (معطوف و معطوف الیه‌ها) نقشی یکسان پیدا کنند، «حرف عطف» نامیده می‌شود. اما اصطلاح «واژه بست یا پی‌واژه»، به انواعی از کلمه نیز اطلاق می‌گردد که کاربرد مستقل ندارند و مانند وندها به کلمه قبل یا بعد از خود می‌پیوندند، ولی بر خلاف وندها جزء ساخت کلمه به شمار نمی‌آیند. گروهی که به کلمه قبل از خود می‌پیوندند «پی بست»^{۲۲} و دسته‌ای که به

کلمه بعد از خود می‌چسبند، «پیش‌بست»^{۲۳} نامیده می‌شوند. واژه‌بست‌های فارسی تماماً از نوع پی‌بستند مانند: «م» در کتابم. (مدرسی، ۱۳۸۶: ۱۵۰ و ۴۲۰) آنچه در این جا مرتبط با بحث است، «واژه‌بست» در معنای «حرف عطف» است.

پیوند لفظی و وابستگی

هرگاه دو جمله در کنار هم قرار بگیرند و یکی از آن دو، دلیل یا نتیجه یا مکان رویداد مطلب جمله دیگر باشد، در چنین صورتی دو جمله با کمک حرف ربط یا پیوند وابستگی به هم مربوط شده، به یک جمله مرکب تبدیل می‌شوند (مدرسی، ۱۳۸۶: ۴۷):
آینه سکندر جام می است بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
(حافظ، ۱۳۹۰: ۴)

بیان علت

حروف وابستگی از نظر ساختمان به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. پیوند وابستگی ساده: که، تا، چون و... .
۲. پیوند وابستگی مرکب: این حروف مرکب، نقش قیدی نیز در جمله ایفا می‌کنند؛ مانند چراکه، همین که، هر وقت که، بس که، مع هذا، در نتیجه و... .
۳. حرف وابستگی گروهی: این پیوند از «حرف اضافه + این یا آن + که» ساخته می‌شود. مانند با آن که، بدون آن که، و... (احمدی گیوی و انوری، ۱۳۸۵: ۲۴۷)

پیوند لفظی هم‌پایگی

این پیوند، ربط میان دو جمله هم‌پایه‌ای است که هیچ یک از جمله‌ها در توضیح یا تکمیل دیگری نیامده باشد. هم‌پایگی^{۲۴}، عبارت است از: فرایند ایجاد ساخت از طریق به هم پیوستن دو یا چند سازه هم‌نوع به کمک یک حرف ربط. در هم‌پایگی، دو یا چند جمله به منزله سازه‌های جمله عمل می‌کند که این سازه‌ها توسط حروف ربط به هم پیوند خورده‌اند. در نتیجه، جمله مرکبی به وجود می‌آید که از به هم پیوستن دو یا چند جمله ساده تشکیل شده است.

در این پیوندها هیچ گونه وابستگی پایه و پیروی وجود ندارد و جملات به گونه‌ای اند که هر کدام از نظر معنا مستقل بوده و می‌توانند جداگانه به کار روند. حروف هم‌پایگی دو نوع است:

۱. پیوند هم‌پایگی منفرد، مانند: و، اما، ولی، اگرچه، نه تنها و...

۲. پیوند هم‌پایگی مزدوج (جفتی)؛ این پیوندها یا تکراری‌اند یا غیرتکراری.

(مدرسی، ۱۳۸۶: ۴۷-۴۸)

خانلری (۱۳۵۱: ۲۴۷) می‌گوید:

«جملاتی را که با حرف ربط به هم پیوند می‌یابند، می‌توانند یکی از روابط زیر را دربرگیرند:

۱. مطابقت ۲. تساوی ۳. تناوب ۴. مقابله و منافات ۵. توالی ۶. اثبات و نفی ۷.

مشارکت در نفی ۸. مشارکت در اثبات ۹. بیان علت ۱۰. بیان نتیجه».

شفایی (۱۳۶۲: ۳۳۲-۳۳۴) در کتاب خود به دو نوع وابستگی متوالی و موازی اشاره

می‌کند:

در وابستگی متوالی، در جمله مرکب چند پیرو به توالی یکدیگر می‌آیند، به گونه‌ای که پیرو اول برای پیرو دوم در حکم پایه است اما در وابستگی موازی دو یا چند جمله پیرو با عطف به هم به طور موازی به جمله پایه مرتبط می‌گردد و یا برعکس چند جمله پایه به جمله پیرو مربوط می‌شوند.

این تقسیم‌بندی‌ها، ناشی از معنایی است که حروف عطف القا می‌کنند. در دستورهای انوری و پنج استاد نیز و کاربردهای گوناگون هر یک از این حروف به تفصیل بیان شده است.

نمونه‌ها:

*زیاد خوردم و حالم بد شد.

رابطه علت و معلولی

*یا این جا می‌مانم یا به کتابخانه می‌روم.

رابطه بیان انفصال

در این بخش به بررسی موارد فصل و فصل در کتاب شمیسا (۱۳۸۶: ۱۹۷-۲۰۰) و رضائزاد (۱۳۶۷: ۳۸۷-۳۹۳) می‌پردازیم تا معلوم شود آیا ذکر فصل و وصل، اغراض و معانی ثانویه دارد و یا اینکه صرفاً بحث زبانی است؟ (مثال‌هایی که در این مباحث ذکر می‌شود، عیناً از دو کتاب شمیسا و رضائزاد مطرح می‌شوند).

بررسی موارد وصل در علم معانی

کزازی (۱۳۷۰: ۲۴۸) می‌گوید:

پیوستگی دو جمله زمانی انجام می‌گیرد که آن دو جمله در گونه (نوع) یکسان باشند یعنی هردو خبری یا انشایی باشند؛ چرا که جمله‌های گسسته را به هیچ روی نمی‌توان به هم پیوست؛ زیرا پیوستگی در آن جمله‌ها یا معنا را دگرگون ساخته و یا با شیوا سخنی ناسازگار است؛ درحالی که در جملات هم‌گون گسسته کردن آنها به معنا آسیبی نمی‌رساند.

بنابراین جملات باید در پیوند لفظی یا وصل از حیث معنا و لفظ، شخص و زمان فعل، یا خبری و انشایی بودن مناسبت داشته باشند.

۱. زمانی که هردو خبری باشند:

خم‌ها همه در جوش و خروش‌اند ز مستی و آن می‌که در آنجاست حقیقت نه مجاز است (حافظ. ۱۳۹۰: ۲۷)

۲. زمانی که هردو انشایی‌اند:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست (حافظ. ۱۳۹۰: ۷۸)

در این گونه جملات، علمای معانی تنها پیوند و وصل این دو را مطرح ساخته و به کاربرد بلاغی و یا معنای ثانویه‌ای اشاره نکرده‌اند.

۳. در ترکیبات عطفی، واو عطف می‌آید (عطف کلمه به کلمه)

همان‌طور که از عنوان فوق پیداست، در این گونه از ترکیبات، مترادفات و متضادها، از حروف وصل و ربط استفاده می‌شود. در این موارد فقط به پیوند دو یا چند کلمه اشاره

شده است که با حرف ربط در دستور زبان هم دو کلمه و هم دو جمله را به هم ربط می‌دهد (خانلری، ۱۳۵۱: ۱۴۰). این گونه از وصل را «عطف مفرد» نامیده‌اند. (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۸۸) ذکر این نوع از وصل نیز در علم بلاغت ارزشمند نیست؛ مانند پستی و بلندی، شب و روز، و...

۴. عطف چند مسند برای یک مسندالیه و یا برعکس

امروزه تنها در مورد آخر عطف می‌آورند و در مابقی از علامت «ویرگول» استفاده می‌کنند که این شیوه به تقلید از زبانهای فرنگی و خصوصا زبان فرانسه است و در فارسی سابقه نداشته است. اما در نظم و نثر قدیم در تمام موارد از «حروف واو» استفاده می‌کردند. (نجفی، ۱۳۸۹: ۴۰۴).

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست به جز عالم ربانی نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۴۷)

توانا و دانا و دارنده اوست خرد را و جان را نگارنده اوست
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۱۸)

«استفاده از عقل، کسب دانش، پشتکار در کار و بخت، از عوامل حصول به خوشبختی است».

در این مورد نیز تنها به پیوند لفظی میان مسندالیه و مسند پرداخته شده و هیچ گونه جنبه بلاغی به چشم نمی‌خورد.

اما در پیوند میان دو مسند یا مسندالیه، شایسته است از وصل استفاده شود، هر چند در این صورت از فصل نیز می‌توان استفاده کرد:

بخندید و بگریست مرد خدای عجب مانند سنگین دل تیره رای
(سعدی. بوستان، باب اول، ۱۳۸۴: ۶۴)

مسند ۱ مسند ۲ مسندالیه (پیوند لفظی). عطف چند مسند برای یک مسندالیه

بخندید بگریست مرد خدای

مسند ۱ مسند ۲ مسندالیه (پیوند معنوی)

گفتنی است چون هر حرف ربطی معنای خاصی را بیان می‌کند، پس ذکر آن در کلام منتقل‌کننده معناست. در مثال فوق حذف حرف ربط معنای زبانی کلام (نه معنای ثانویه) را تا حدودی تغییر می‌دهد که این به حوزه زبان و معناشناسی مربوط است. وجود «حرف واو» بین دو مسند معنای ملازمت را می‌رساند اما با حذف آن، می‌توان از طریق فصل یا همان پیوند معنوی میان کلام ارتباط برقرار کرد. در این صورت می‌توان حرف ربط را محذوف به قرینه معنوی دانست که مخاطب می‌تواند با توجه به معنا، حرف ربط مناسبی را برگزیند مانند: «بخندید (پس/بعد/و/اگرچه/ولی) بگریست مرد خدای».

۵. مورد دیگری که در کتب دستور و معانی به آن اشاره کرده‌اند این است که گاهی جمله دوم علت وقوع امری یا بیان حکمی را می‌رساند که در جمله اول ذکر شده است. در این صورت از حروف ربط در معنای تعلیلی استفاده می‌شود:

آسان‌گذران کار جهان‌گذران را زیرا که خردمند جهان‌خواند جهان را
(مسعود سعد)

این معنا تنها ناشی از حروف است و ارتباطی با بافت (برون زبانی) و موقعیت و مقتضای حال ندارد.

۶. عطف چند جمله به هم، به منظور سرایت حکم واحد که این همان هدف معطوف‌بودن جملات است:

«پیری حکایت کند که دختری خواسته بودم و حجره به گل آراسته و به خلوت با نشسته و دیده دل در او بسته» (گلستان، باب پنجم: حکایت دوم)

این همان است که در دستور پنج استاد آمده که جملات کامل می‌توانند به واسطه حروف عطف پیوندند.

«پدر بخندید و ارکان دولت بخندیدند و برادران به جان رنجیدند» (۱۳۸۹: ۲۸۹)

*به طور کلی، در این موارد وصل نیز سخنی از بلاغت و معنای ثانویه نبوده و این موارد در دستور زبان به طور مفصل آمده‌اند. در کتب معانی سنتی و هم‌چنین دستور زبان، به انواع معانی حروف ربط و کاربردهای اولیه آنها اشاره شده که ذکر این مباحث معنایی در دستور زبان، حاکی از ارتباط آن با علم معناشناسی است. اما ذکر آنها در علم معانی

جنبه بلاغی و یا ادبی ندارد؛ زیرا این معانی تنها ناشی از حروف عطف و کلمات موجود در جمله‌اند. رضائزاد (۱۳۶۷: ۳۹۴-۴۰۹) ۳۸ مورد در معناهای «واو عطف» آورده که در تمامی آنها، معنا یا ناشی از خود «واو» است یا دیگر کلمات، و در صورت دوم اصلاً ارتباطی با حرف ربط «واو» ندارد. برخی نیز معنای ثانویه کلامند و ناشی از موقعیتند. در این مورد نیز پیوندی با حروف ندارند. برای نمونه به ذکر چند مورد می‌پردازیم:

۱. واو به معنای نقل قول

«درویشی را شنیدم که بر به آستان کعبه نهاده، می‌نالید و می‌گفت: یا غفور و یا رحیم، تو دانی که از ظلوم و جهول چه آید که تو را شاید.»

(گلستان. باب دوم، حکایت دوم)

در این مورد معنای نقل و قول ناشی از «واو» نیست، بلکه مربوط به معنای فعل و روساخت جمله است.

۲. واو در معنای تضاد و تناقض و یا مترادف

گرچه پیدا و نهان با هم نمی‌گردند جمع آنکه پنهان است و پیدا در جهان پیداست کیست (صائب ۱۳۸۳: ۶۲۳)

معنای تضاد از دو کلمه «پیدا و پنهان» دریافت می‌شود نه حرف ربط.

۳. واو در معنای سبب و علت

رفتم که خار از پا کشم، محمل نهان شد از نظر

یک لحظه غافل گشتم و صد سال را هم دور شد

(ملک قومی)

۴. واو در معنای تعظیم و تفضیح

گنج خانه هشت خلد و نه فلک دادم بدو

داده او چیست با من؟ پنج خایه روستاست

(خاقانی)

معنای تفاخر و بزرگداشت نه تنها از حرف ربط «واو» حاصل نمی‌شود، بلکه ناشی

از معنا و بار معنایی واژه‌های کلام در کنار بافت برون زبانی کلام است که جزء معنای

ثانویه (حاصل از بافت و پیش فرض‌ها) در علم معانی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، باید اشاره کرد که دانستن موارد وصل ضرورت دارد همان طور که دانستن دیگر قواعد موجود در دستور زبان لازم است. موارد ذکر وصل جزء قواعد مربوط به فصاحت کلام قرار می‌گیرد نه بلاغت. از آنجایی که این موارد تنها ابزاری برای درست و فصیح سخن گفتن هستند، ذکر آنها در علم معانی امروز که متوجه معانی ثانویه است، ادبی و بلاغی نیست.

پیوند معنوی و فصل

گاهی بین دو جمله یا بیش تر با کلمه‌ها پیوند نیامده و تنها رابطه میان آنها معنای کلام است. در چنین صورتی، «معنا» نقش رابطه را بر عهده می‌گیرد. این ارتباط به خودی خود بدون حروف ربط است؛ زیرا تا ممکن است باید از کاربرد زیاد حروف عطف دوری کرد. (قریب و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۹۰)

فصل را در علم معانی، ترک وصل تعریف کرده‌اند. رعایت موارد فصل در معانی، تا اندازه‌ای جایز است که اخلاقی در معنا ایجاد نکند و کلام را به سخنان بریده و بی‌ربط تبدیل نسازد، و گرنه همان اندازه که فصل به جا و به مورد بر فصاحت و شیوایی کلام می‌افزاید، بی‌مورد بودن آن نیز سبب خروج جمله از هنجار و غیرمنسجم بودن آن می‌شود (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۸۶). پس در پیوند معنوی و فصل، اگرچه کلمات از لحاظ رو ساخت از یکدیگر منفصلند، معنایی بر ژرف ساخت کلام حاکم است که مانع گسستگی مطلق جمله می‌شود؛ زیرا اگر دو جمله‌ای که پشت سر هم قرار می‌گیرند بدون هیچ گونه معنای مشترکی باشند، کلام نامربوط و غیرفصیح بوده، به نوعی پیوستگی و انسجام و متنتیت متن از بین می‌رود. البته نباید فراموش کرد اگرچه در پیوند معنوی و فصل، ارتباط جملات با یکدیگر از طریق معناست، این معنا ناشی از بافت درون‌زبانی است نه برون‌زبانی و مقتضای حال. در کتب دستور زبان، پیوند معنوی در میان جملات به دو وجه حاصل می‌شود:

۱. ترتیب زمانی؛

۲. ترتیب منطقی.

ترتیب زمانی، در پیوند معنوی آن است که فعل‌های جملات مستقل، از حیث زمان در پی هم باشند و به نوعی ترتیب زمانی رخداد هر یک از جملات رعایت شده باشد:

الف) «با طایفه بزرگان در کشتی نشسته بودم [که] زورقی در پی ما غرق شد: [و] دو برادر به گردابی درافتادند. [و/ پس] یکی از بزرگان ملاح را گفت: بگیر این هر دو را. [و/ پس] ملاح در آب افتاد.»

(گلستان. باب اول، حکایت سی و پنجم)

و ترتیب منطقی، آن است که در دو یا چند جمله رابطه علت و معلولی یا نتیجه و مقدمه وجود داشته باشد. البته باید توجه داشت که گاهی ترتیب زمانی، خود متضمن ترتیب منطقی در کلام است. (خانلری، ۱۳۵۱: ۲۴۶-۲۴۷)

ب) «شبی در بیابان مکه از بی‌خوابی پای رفتنم نماند. [پس] سر بنهادم.»

(گلستان. باب دوم، حکایت ۱۱)

در نمونه «ب»، هم ترتیب زمانی و هم منطقی مطرح است. در پیوند معنوی و فصل می‌توان گفت: کلمات ربط در جمله به قرینه معنایی محذوفند، چنان که در میان گروه بدانها اشاره کرده‌ایم. پس وجود معنا در پیوند معنوی نمی‌تواند به طور قطع مانع از حضور حروف ربط شود. در پیوند لفظی نیز معنا در کنار ادات ربط، جملات را به یکدیگر مربوط می‌سازد؛ یعنی در مثال‌های وصل نیز می‌توان حروف ربط را حذف کرد و معنا را رابط قرار داد. مانند دو جمله انشایی ذیل که بدون ادات آمده‌اند:

به زنه‌ار خدایم من به یمگان نکو بنگر گرفتارم میندار
(مسعود سعد)

پس ذکر موارد فصل و وصل به جای یکدیگر لزوماً به این معنا نیست که گوینده جمله از ادای آن قصد ثانوی داشته است. همان طور که دیدیم، در این بخش دستوری می‌توان مواردی را یافت که هم وصل و پیوند لفظی را مطرح کرد و هم فصل و پیوند معنوی را.

بررسی موارد فصل در علم معانی

مواردی را در کتب معانی برای فصل جملات ذکر کرده‌اند که تمامی آنها چون بحث وصل، مختص به دستور زبان است نه بلاغت و علم معانی:

۱. بعد از فعل وصفی (وجه وصفی) واو ربط نمی‌آورند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۹۷)

دانشجو به دانشگاه رفته، درس می‌خواند.

این مورد در دستور زبان نیز آمده که هرگاه دو فعل متوالی در فاعل و زمان یکی باشند، جایز است که فعل اول را به صورت صفت مفعولی آورد و در این صورت «واو» عطف را حذف کرد. این کاربرد بیش‌تر در فعل‌های ماضی مطلق رخ می‌دهد و گوینده را از تکرار حرف ربط بی‌نیاز می‌سازد. البته این نوع کاربرد از فعل، بیش‌تر شیوه متأخران است. فصحای قدیم بیش‌تر در بیان حالت از وجه وصفی استفاده می‌کردند نه در معنای فعل (قریب و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۹۱). همان‌طور که می‌بینیم، در جمله فوق بین فعل جمله و وجه وصفی، پیوند معنایی برقرار است. این یکی از شیوه‌ها و ترفندهای سخن‌وری است که در دستور زبان در ارتباط با معنای زبانی بدان پرداخته‌اند. فراموش نشود که ترفندهای مربوط به سخنوری در علم معانی همراه با مقتضا و معانی ثانویه مطرح می‌شوند.

۲. اگر بین دو جمله کمال انقطاع باشد؛ این خود دو نوع را دربرمی‌گیرد:

۱. زمانی که دو جمله از لحاظ انشایی و خبری متفاوت باشند.

۲. زمانی که میان دو جمله ربط معنایی وجود نداشته باشد. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۹۷)

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما (خبری) [پس] چیست یاران طریقت بعد از

این تدبیر ما (انشایی)

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۰)

در بیت فوق، ادات ربط به قرینه معنایی محذوف است و به نوعی مصرع اول، مقدمه‌ای است که گوینده جواب و نتیجه آن را در مصرع دوم می‌جوید. پس کمال انقطاع در این مورد مربوط به لفظ و ظاهر است. مخاطب برای درک این معنا، به مقتضای برون‌زبانی نیاز ندارد بلکه از طریق استدلال منطقی در معنای روساختی بدان می‌رسد.

اگرچه این جمله از یکدیگر در ظاهر دورند، آوردن حرف ربط عامل جلب نظر مخاطب به وجود معنای ثانویه نمی‌شود.

اگر دو جمله آن چنان از یکدیگر دور باشند که نتوان هیچ ارتباطی بین آن دو یافت، انفصال آن دو در لفظ شایسته‌تر است. اما به گفته شمیسا (۱۳۸۶: ۱۹۷)، اگر کسی برعکس عمل کند و این دو را ربط دهد لابد غرضی دارد: «این کتاب معانی است [و] امسال سال ۱۳۷۲ است». تنها در این مورد است که عدم صراحت ارتباط جملات از نظر معنا و در عین حال پیوند آن دو توسط حرف ربط، سبب می‌شود نظر مخاطب به وجود معنای ثانوی جلب گردد. وجود ادات ربط در این نوع از جملات، ذهن مخاطب را به درک و کشف ارتباط جملات (که در معنای روساختی ارتباطی میان آنها نیست) جلب می‌کند:

علی غذا می‌خورد و نماز نور چشم مؤمن است. در مورد این جمله به چند نکته اشاره می‌گردد:

۱. تحقیر و نکوهش فرد؛

۲. از دید فردی که پای‌بند به نماز نیست می‌تواند معنای تعظیم و تشویق و مدح (حتی مفاخره) را داشته باشد.

۳. تعریض به کسانی که نماز نمی‌خوانند.

وجود حرف ربط، مخاطب را از معنای ثانویه آگاه می‌کند، اما بدون حرف ربط در این گونه جملات مخاطب احتمال وجود معنای ثانویه را نمی‌دهد. البته در گفتار، بافت و عوامل دیگری چون نوع لحن و غیره می‌توانند جایگزین حرف ربط شده، نقش آن را ایفا کنند. پس در نوشتار این حرف ربط ابزاری برای جلب توجه مخاطب است. در این صورت، حرف ربط، ما را به وجود معنا یا دلیلی خاص سوق می‌دهد. این معنا و دلیل، از بافت و موقعیت به دست می‌آیند.

اگر بین دو جمله کمال اتصال باشد، دو نوع را شامل می‌شود:

۱. بین دو جمله ربط، علت و معلولی و ترتیب منطقی است.

۲. بین دو جمله ترتیب زمانی است. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۹۸)

همان طور که بیان کردیم، این دو مورد دو وجه پیوند معنوی جملات در دستور زبانند که مختص دستور زبان و معنای اولیه در آن و معنا شناسی اند.

قرة العين من آن میوه دل یادش باد که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد (حافظ. ۱۳۹۰: ۱۳۶)

در این مثال، هم ترتیب زمانی (پیوند معنوی) و هم حرف ربط (پیوند لفظی) موجود است. پس ذکر این موارد به صورت حکم کلی و قطعی و لاغیر نیست، بلکه تنها مواردی است که رعایت آنها به فزونی فصاحت کلام کمک می کند.

شبهه کمال اتصال

زمانی که جمله دوم، جواب سؤال مقدری باشد که از جمله اول برمی آید و چون بین آنها ارتباط معنایی برقرار است، آن را «شبهه کمال اتصال» می نامند. به طور کلی در بین سؤال و جواب قاعدتاً واو عطف نمی آید (شمیسا، ۱۹۸: ۱۳۸۶).

مستی به آب یک دو غنب وضع بنده نیست [چرا]

[برای این که] من سالخورده پیر خرابات پرورم

(حافظ. ۱۳۹۰: ۳۴۰)

استفاده از حروف عطف دلیل، در این مورد بلامانع است. حتی در مثال فوق، می توان بدون آن که سؤال مقدری در نظر گرفت، بین دو مصرع معنای تعلیل و علت را با توجه به قرینه معنوی یافت.

شبهه کمال انقطاع

در این موارد، عطف کردن جمله دوم به جمله نخست موهم خلاف مقصود است (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۴۳۹):

هرچه جز نور سماوات از خدایی عزل کن
گر تو را مشکات دل روشن شد از مصباح لا
(خاقانی)

در بیشتر کتب معانی، مباحثی را آورده اند که در آنها آشکارا تحت تأثیر زبان عربی و قواعد مربوط به آن بودند. ذکر این موارد در علم معانی فارسی مناسب نیست؛ زیرا فنون بلاغت هر زبانی جدای از قوانین کلی مختص آن زبان است. در این بحث، ذکر مواردی

چون انواع کمال اتصال در بدل، عطف بیان و شبهه کمال انقطاع حاصل تأثیر از زبان عربی است که رجایی در کتاب خود بدانها همراه با نمونه‌هایی پرداخته است. ذکر فصل و وصل در معانی از لحاظ لفظی و معنای اولیه‌اند که نه تنها در نوع مباحث با موارد دستور زبان برابری می‌کنند، بلکه حتی برخی از نمونه‌هایی که در این دو انتخاب شده یکسانند. در کتب معانی، مواردی را برای فصل جملات آورده‌اند که تمامی آنها چون بحث وصل، مختص به دستور زبان است نه بلاغت و علم معانی.

فصل و وصل و انسجام کلام

بحث «انسجام» یکی از مباحثی است که می‌توان فصل، وصل را با آن تطبیق داد: در بخش‌های گذشته، به بحث متنیّت و ملاک‌های آن اشاره کردیم که انسجام، یکی از ملاک‌های آن، بود. در انسجام واحدهای درون یک متن از طریق یکدیگر تعبیر می‌شوند. انسجام، روابط معنایی بین اجزای متن است که سبب می‌شود متن از مجموعه‌ای از جملات بی‌ربط متمایز شود که به طور تصادفی کنار هم قرار گرفته‌اند. همان طور که برشمردیم، عوامل متعددی سبب این انسجام می‌شوند که ادات ربط یکی از آنها است. ادات ربط سبب می‌شوند رابطه‌ای منطقی میان جملات متن شکل بگیرد. مثلاً جمله‌ای، موضوعی را مطرح می‌کند و جمله بعدی ممکن است توضیحی باشد در تکمیل جمله اول یا دلیلی باشد برای آن یا نتیجه‌ای را برای جمله قبلی بیان کند یا به مقابله و تساوی و مطابقت با آن پردازد و یا حتی آن را اثبات و نفی کند. چنین مواردی سبب می‌شود که جملات از نظر معنایی مرتبط شده، پیامی صریح را به مخاطب القا کنند که این رابطه از طریق همین عناصر ربط شکل می‌گیرد. به نمونه کوچکی توجه می‌کنید:

«در مورد مثنوی به حد کافی شروح لفظی و سنتی نوشته شده و جای آن است که از این به بعد به افکار خاص و نظریات نویی پرداخته شود. غزلیات هم به نوبه خود دریایی است اما در این باره بسیار کم کار شده و هم به لحاظ تحقیق و تتبعات سنتی و هم کنجکاوی در مسائل فکری و ادبی و شیوه‌های بیانی، منتظر همت‌های مردانه است و این

متون نازنین، پر از حرف و حدیث‌های تازه‌اند و قرن‌هاست که در گنجینه‌های کتب خاموش نشسته‌اند و یا باید دوباره آنها را به حرف درآورند».^{۲۵}

در متن فوق، در کنار دیگر عوامل انسجام چون ارجاع و انسجام واژگانی، تعداد زیادی از عوامل ربط‌دهنده این حفظ انسجام متن را برعهده گرفته‌اند. ذکر این ادات ربط در نثرهای متعارف علمی فراوان است، اما در نثرهای ادبی خصوصاً شعر نو اندک است که در این صورت پیوستگی متن از طریق پیوند معنوی است.

همان‌طور که دیدیم، در بحث انسجام نیز به پیوند معنایی و لفظی میان واژگان و جمله‌ها از طریق ادات ربط در متن دقت می‌شود و انسجام که فصل و وصل یکی از ابزارهای آن به شمار می‌رود، تنها کلام را از لحاظ روساختی بررسی می‌کند و با بافت برون‌زبانی و یا اقتضای حال کاری ندارند. بنابراین، ذکر مبحث فصل و وصل، بیش‌تر در حوزه دستور زبان و علم معناشناسی قرار می‌گیرد نه بلاغت و علم معانی که با بافت و موقعیت برون‌کلامی در ارتباطند. در بحث انسجام، به فصاحت و رسایی و شیوایی کلام از لحاظ معنای زبانی و روساختی دقت می‌شود کلام را مؤثر جلوه دهند. درک کامل هر متن که در گرو ملاک‌هایی چون انسجام و پیوستگی است، در پیوند دو دانش دستور زبان و معانی حاصل می‌شود.

بررسی مباحث بلاغی فصل و وصل

شمیسا در کتابش (۱۳۸۶:۲۰۲) به نکاتی اشاره کرده که همراه فصل و وصل در علم بلاغت موجودند. برای نمونه گاهی در پیوند معنوی یا همان فصل، جملات از طریق معنا به یکدیگر پیوند خورده‌اند این پیوند با اعمال صنایعی بدیعی و بیانی صورت می‌گیرد. ربط جملات که از طریق پیوند لفظی و معنایی صورت می‌گیرد و در هر یک می‌توان به دنبال صنایعی گشت.

از نظر لفظی بیش‌تر از موازنه، ردالصدر، جناس تام و مراعات‌النظیر استفاده می‌گردد. از نظر معنوی بیش‌تر به تمثیل، ایهام و حسن تعلیل توجه می‌شود. (شمیسا، ۱۳۸۸:

به خویان دل منه حافظ ببین آن بی وفایی‌ها که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی
(حافظ، ۱۳۹۰: ۴۵۴)

در این بیت، بین دو جمله امر «به خویان دل منه» و «ببین آن بی وفایی‌هایی که خوارزمیان با ترکان سمرقندی کردند، پیوند معنایی برقرار است. این پیوند، ناشی از وجود صنعت ایهام در کلمه ترکان است. در بین این دو جمله، می‌توان از حرف ربط «واو» استفاده کرد. در چنین صورتی نیز معنای حاصل از ایهام جمله را در کنار حرف ربط به یکدیگر می‌توان مرتبط می‌ساخت، حضور حرف ربط، می‌تواند این معنا را تقویت و پررنگ سازد که با حذف آن تنها ارتباط کلام از طریق پیوند معنایی درک می‌شود که با صنعت ایهام در ارتباط است. باید اشاره کرد پیوند معنایی میان برخی از جملات ممکن است از طریق صنایع ادبی صورت بگیرد، اما اگر در این صنایع بحث از معنای ثانوی کلمات باشد، جایگاه بحث از این نکته بلاغی در علم بیان و بدیع قرار می‌گیرد که از معانی ثانوی کلمات و گاهی جملات بر اساس تخیل بحث می‌کنند. در بیت فوق، در کنار این پیوند معنایی از پیوند لفظی، حرف «که» نیز استفاده شده که این حرف ربط، جمله امری دوم را به مصرع دوم پیوند زده است و کارکرد آن بلاغی نیست.

بحث بلاغی دیگری که برای فصل وصل در این کتاب ذکر شده، مربوط به حرف پیوند «که» است که سبب القای معانی متعددی در کلام می‌شود. لازار (۱۳۸۹: ۲۸۲) می‌گوید:

ادات «که» جدای از نشان دادن وابستگی میان دو تک جمله، برای بیان پاره-ای تفاوت‌های ظریف معنایی و عاطفی به کار می‌رود؛ مثلاً برای بیان اعتراض، تضاد، تأکید و... و مخصوصاً در زبان گفتار که بر سر جملات پیرو با ارزش‌های گوناگون می‌توانند نمودار هدف و قصد، نتیجه و علت و یا در معنای جمله‌ای نیز بیایند.

این معانی حاصل حرف «که» اند که آنها را در معانی، جزء پیش‌فرض‌های حرف ربط «که» می‌توان به حساب آورد. گاهی این «که» از کلام حذف شده و در چنین صورتی رابطه وابستگی از بافت و آهنگ جملات روابط معنایی کلمات مستفاد می‌شود. برای نمونه:

دید [که] حسن او مد.

یکی را کرم بود و قوت نبود کفافش به قدر مروت نبود
[آرزومی کنم که / ای کاش]

که سفله خداوند هستی مباد جوانمرد را تنگ دستی مباد
(سعدی. بوستان، باب دوم، ۱۳۸۴: ۸۴)

در وصل جمله فوق، از قرینه فعل دعایی و معنا اولیه‌ی آن، درمی‌یابیم حرف «که» در معنای «دعا می‌کنم» است و یا بهتر است این گونه بگوییم که این بخش از معنا به قرینه معنوی از کلام محذوف است. این معنا نمی‌تواند مختص حرف ربط «که» باشد؛ اگر به جای آن «واو» بیاوریم، معنای آرزو و انشایی جمله هم‌چنان برقرار است و حتی با حذف آن نیز معنا از بین نمی‌رود؛ بلکه تنها وزن کلام تغییر می‌یابد. باید اشاره کرد که وجود حرف ربط «که» می‌تواند تنها این معنا را تقویت و مؤکد کند.

«که» در کاربردهای گفتاری، غالباً نقش عاطفی دارد نه دستوری. در نقش دستوری، حذف «که» نظام جمله را در هم می‌ریزد؛ مانند: «بچه‌ای که پنجره را شکست پسر همسایه ماست». اما در نقش عاطفی، حذف آن نظام جمله را در هم نریخته، بلکه سبب ایجاد رنگ عاطفی (معنای خاصی) در جمله می‌شود.

در مثال «سوپ که یخ کرده»، ادات «که» معنای ثانوی اعتراض را می‌رساند و با حذف آن معنا نیز از بین می‌رود (باطنی، بی تا: ۹۸). ادات «که» در مثال فوق، معنای اعتراض را ملموس‌تر و برجسته‌تر ساخته و در صورت حذف آن معنای اعتراض تنها از طریق بافت بیرون‌زبانی به دست می‌آید (البته که در این جا نقش ادات پیوند را ندارد). بنابراین ادات «که» چه در جمله فوق و چه در جمله «که سفله خداوند هستی مباد»، مؤکد و تقویت‌کننده معنای ثانوی حاصل از بافت کلامند با این تفاوت که در زبان گفتاری و نمونه‌های آن، وابستگی معنای ضمنی کلام به اداتی مانند «که» بیش‌تر است.

این مباحث اگرچه بلاغی‌اند، هم‌چنان در حوزه علم معانی قرار نمی‌گیرند؛ زیرا در مورد اول با معنای ضمنی کلمات همراه تخیل و قرینه و در مورد دوم نیز با معنای ضمنی‌ای سر و کار داریم که به طور کامل وابسته به وجود ادات ربط نیست.

نتیجه

در بررسی‌هایی که انجام دادیم، دریافتیم که مباحث موجود در باب فصل و وصل، کاملاً قابل تطبیق با مبحث پیوند دستور زبان است و در این حوزه قرار می‌گیرد نه علم معانی، زیرا امروزه به دلیل وجود علایم نگارشی و هم‌چنین قواعد دستوری، اهمیت این بحث رنگ باخته است. از آنجایی که علم معانی جدید، شیوه و تعریف علمی‌تری را نسبت به معانی سنتی در پیش گرفته، طرح این مسائل زبانی و دستوری به تنهایی راه‌گشا نخواهد بود. اگرچه بسیاری از مباحث دستور زبان در علم معانی نشان‌دار و دلالت‌مند هستند، فصل و وصل در زبان فارسی قوانین بلاغی مهم و ثابتی ندارد. چنان که گفتیم، هر یک از این موارد را می‌توان به جای دیگری به کار برد، بدون این که دلیل بلاغی داشته باشد. بحث بلاغی مربوط به فصل و وصل را باید در حوزه علم بیان و بدیع دانست نه علم معانی. در تطبیق مبحث انسجام و فصل و وصل، دریافتیم که فصل و وصل، یکی از ابزارهای انسجام‌بخشی در کلام است که مربوط به بافت برون‌زبانی کلام و معنای اولیه است نه معنای ثانویه. در اهمیت رعایت موارد فصل و وفصل باید گفت که موارد ذکر شده برای فصل و وصل را باید چون دیگر قواعد موجود در دستور زبان به حساب آورد. همان طور که رعایت قواعد دستوری، کلام را سلیس و فصیح می‌کند، رعایت موارد فصل و وصل نیز سبب فصاحت کلام می‌شود. این موارد به صورت قطعی و یقینی نیست، یعنی می‌توان در مواقع وصل فصل آورد یا برعکس، اما رعایت آنها به رسایی کلام کمک می‌کند. این موارد به قواعد سخن‌وری در حوزه دستور زبان مربوط می‌شود که بحث معانی ثانویه در آنها مسکوت مانده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. علم معانی، علمی است که شناخته می‌شود به وسیله آن احوال لفظ عربی، آن چنان احوالی که به وسیله آنها لفظ مطابقت می‌کند مقتضای حال را.

2. Implication.
3. Phonology.
4. Morphology.
5. Syntax.
6. Textuality.
7. Cohesion.
8. Reference.
9. Elipsis.
10. Substitution.
11. conjunction.
12. Cohesion.
13. Synonymy.
14. Denotational synonymy.
15. Lexical synonymy.
16. analytic synonymy.
17. connotational synonymy.
18. Coheren.
19. Intentionality.
20. Conjunction.
21. Clitic.
22. Enclitic.
23. Proclitic.
24. Conjoining.

۲۵. سیروس، شمیسا، گزیده غزلیات شمس، ص ۵، مقدمه، تهران: میترا، ۱۳۸۵

منابع

۱. ارسطو (۱۳۷۱)، *ریطوریکا*، ترجمه دکتر پرخیده‌ی، اقبال. تهران: ملکی ۱۳۸۷.
۲. احمدی گیوی، حسن و انوری، حسن (۱۳۸۵)، *دستور زبان فارسی ۲*، چاپ بیست و پنجم. تهران: فاطمی.
۳. انوری، حسن. پشت‌دار، علی محمد (۱۳۸۵)، *آیین نگارش و ویرایش (۱)*، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
۴. باطنی، محمدرضا (۱۳۷۰)، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۵. تجلیل، جلیل (۱۳۶۹)، *معانی و بیان*، تهران: انتشارات نشر دانشگاهی.
۶. تفتازانی، سعدالدین (۱۳۷۲)، *مختصر المعانی*، قم، انتشارات مصطفوی.
۷. خانلری، پرویز (۱۳۵۱)، *دستور زبان فارسی*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۸. خیام پور، عبدالرسول (۱۳۴۷)، *دستور زبان فارسی*، تبریز: انتشارات کتاب‌فروشی تهران.
۹. رجایی، محمدخلیل (۱۳۶۰)، *معالم البلاغه*، انتشارات دانشگاه پهلوی.
۱۰. رضائزاد، غلامحسین (۱۳۶۷)، *اصول علم بلاغت در زبان فارسی*، چاپ اول، تهران: انتشارات الزهراء.
۱۱. سهراب، الیزابت (۱۳۸۳)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، *علم معانی از دیدگاه زیان‌شناسی*، دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۲. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶)، *معانی*. تهران: میترا.
۱۳. _____ (۱۳۸۸)، *سبک‌شناسی شعر*. تهران: میترا.
۱۴. صفوی، کورش (۱۳۹۰)، *از زیان‌شناسی به ادبیات*، ج اول، تهران: انتشارات سوره مهر.
۱۵. _____ (۱۳۸۴)، *فرهنگ توصیفی - معنا شناسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
۱۶. _____ (۱۳۹۱)، *آشنایی با زیان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی*، تهران: نشر علمی.
۱۷. فرشیدورد، خسرو (بی تا)، *دستور امروز*، تهران.
۱۸. قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۱)، *دستور زبان فارسی (دستور پنج استاد)*، به کوشش کیومرث پارسایی، چاپ سوم. تهران: اشراقی.
۱۹. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۰)، *زیان‌شناسی سخن فارسی ۲*، معانی. تهران: نشر مرکز.
۲۰. لازار، ژیلبر (۱۳۸۹)، *دستور زبان فارسی معاصر*، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: هرمس.
۲۱. لطفی‌پور ساعدی، کاظم، (۱۳۶۲)، *زبان‌شناسی و دستور زبان آموزشی*، تبریز: نشریه زبان و ادب دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۱۳۰.
۲۲. مدرسی، فاطمه، (۱۳۸۶)، *از واج تا جمله فرهنگ زیان‌شناسی - دستوری*، تهران: چاپار.
۲۳. نجفی، ابوالحسن، (۱۳۸۹)، *خلط نویسیم*، تهران: مرکز انتشارات دانشگاه.
۲۴. همایون فرخ، عبدالرحیم، (۱۳۶۴)، *دستور جامع زبان فارسی*، هفت جلد در یک جلد، تهران: انتشارات مطبوعات علی‌اکبر علمی.

